

تَخِيل

واژه «تَخِيل» در کاربرد همگانی و فراگیرنده اش به معنی «به گمان افکندن، خیال بستن، صورت بستن و در خیال آوردن» است؛ همان گونه که سعدی گفته است:

«هر که با دوست چو سعدی نفسی خوش دریافت/ به جز او در نظرش یار، تَخِيل نکند»

واژه «تَخِيل» در آثار ادبی و شعری گذشته زبان فارسی در معنیهای گسترده تری به کار رفته است. این واژه به عنوان عنصری بایسته یکی از مبادی شعر است. افزون بر آن، موضوع «خیال انگیزی» و «خیالپردازی» در ادبیات شعری ما، امری اصلی و اساسی انگاشته می شود.

معنی فارسی «تَخِيل» را در واژه نامه ها «پندار و گمان» دانسته اند و به جمع آن «تَخِيَلَات» گفته اند. در اصطلاح فلسفی، برای این واژه معنای ویژه ای برگزیده اند و گفته اند: تَخِيل، حرکت نفس است در محسوسات عالم، چنان که پیداست این تعریف، با «حرکت نفس در

معقولات عالم» که به تفکر می انجامد، ناسازگار است. تا اینجا، در می یابیم که «تَخِيل» به نفس آدمی بستگی دارد و در همه صورتها و گونه ها، حس و درک می شود. با دانستن مفهوم «تَخِيل» با دو عنصر دیگر (تعقل و تفکر) نیز روبه رو می شویم و احساس و ادراک ما برانگیخته می شود.

اما آنچه اینک مدنظر است معنی و کاربرد واژه «تَخِيل» در ادبیات داستانی است و چنان که می نمایم در معنایی به کار رفته است که «حقیقت» ندارد؛ یعنی یا «واقعیت» سازگار نیست.

در این قلمرو «تَخِيل» یعنی «وجود خارجی نداشتن و حقیقی نبودن». بنابراین، داستان تَخِیلی، داستانی غیرواقعی و خیالی است و نویسنده آن، نویسنده ای خاص و ویژه است که می کوشد همه چیز را واقعی جلوه دهد؛ در حالی که می داند داستان او از واقعیت نمی گذرد.

با این تعاریفها و معنیها، در می یابیم که «وهم» و «هوی و هوس» پیروی نیز می تواند زمینه شکل گیری داستانی تَخِیلی باشد؛ همان گونه که داستانی در این قلمرو، نمی تواند «مستند» باشد و یا



اشاره ای به «تَخِيل» و «واقعیت» در ادبیات داستانی

عبدالحسین مؤحد

«زمان» و «مکان» پیوند داشته باشد. البته، ممکن است خواننده‌ای در این گمان بیفتد که چون «تخیل» راهبر خواننده در پرورش میل، روح و اندیشه اوست، می‌تواند اندیشه پرور و تعقل آفرین هم باشد و با زمان نیز نسبت پیدا کند. از این رو نه تنها باید گوناگونی این گمان را بررسی کرد بلکه بد نیست به توان و تأثیر ذاتی معنی واژه‌ها و پیوند آنها با عنصر «تخیل» داستان نیز توجه کنیم.

خواننده در روبه‌رو شدن با داستانی تخیلی، به یاد قصه‌های افسانه‌ای می‌افتد و از خودش می‌پرسد: «مرز تخیل و افسانه» کجاست؟ این دو در کجا از یکدیگر جدا می‌شوند و کجا با یکدیگر همراه هستند؟». بنابراین باید مرز میان تخیل، رؤیا و افسانه و همچنین خوشاوندی، بیگانگی و میزان این نسبتها را با یکدیگر دریابیم. شاید نخست بگوییم که هیچ وابستگی‌ای میان «رؤیا» و «تخیل» وجود ندارد و «افسانه» خود قلمروی ویژه و خاص است. اما خواننده از ما می‌خواهد که این «عدم وابستگی» را نشان بدهیم و به او بگوییم که «تخیل» تا کجا می‌تواند با مایه خام داستان و درونمایه آن همراه باشد.

از آنجا که هر داستان تخیلی، تأثیراتی در ذهن خواننده به جا می‌گذارد و او را با ماجراهایی تجربه نشده و نیاموخته، روبه‌رو می‌کند، موضوع «انتقال تجربه» و میزان بهره‌گیری «تخیل» از این عنصر در داستان تخیلی، قابل بررسی می‌نماید. البته ممکن است در ظاهر، هیچ پیوندی میان «تجربه» و «تخیل» - باتوجه به تعریفها و معنیهای داده شده - نیابیم ولی چگونه می‌توانیم مایه خام داستان و پرورش و رشد آن را جدا از «تجربه» بدانیم؟

ممکن است بیندیشید که هدف داستان تخیلی، تنها «یادآوری» است و در «خیال آوردن» چیزهایی که واقعیت ندارد؛ یعنی، خیالیابی. اما «خیالیابی» به کجا راه پیدا می‌کند و چه منظر و مدینه‌ای را برای ما در ذهن و پیش چشم ما می‌گستراند و رسم می‌کند. آیا وظیفه و نقش اصلی داستان تخیلی، فقط سرگرم کردن ذهن خواننده و پیشگویی چیزهایی است که حقیقت ندارند؟ اگر چنین است، پس فایده این پیشگویی و مشغول بودن غیر حقیقی چیست؟

با این اشاره‌ها و جستنها، خواننده با خواندن داستان تخیلی، ممکن است با پرسشهای زیر روبه‌رو شود:

- ۱- عناصر داستان تخیلی کدامند و این عناصر چگونه در تخیل خواننده عمل می‌کنند. صورت آینده‌ای که از کارکرد دراز مدت این عناصر در ذهن و تخیل او حاصل می‌شود، چیست؟
- ۲- چه چیزهایی داستان تخیلی را - به صورت یک گونه مستقل ادبی - از گونه‌های دیگر داستان جدا و مشخص می‌کند؟
- ۳- آیا می‌توان نسبتی میان «تخیل» و «آموزش» در داستان تخیلی پیدا کرد؟
- ۴- موضوع مستند و تاریخی بودن داستانهای تخیلی - همان گونه که شاهد علمی بودن آن هستیم - تا چه حد می‌تواند قابل تصور باشد؟
- ۵- آیا با علمی کردن داستانهای تخیلی، آنها را به زمان، تاریخ و واقعیت نزدیک نکرده‌ایم و آیا اصطلاح «علمی - تخیلی» درباره داستانها، درست است؟
- ۶- داستانهای تخیلی فارسی کدامند و ویژگیهای آنها چیست؟
- ۷- کدام داستانها را می‌توان در ادبیات جهان به عنوان نمونه، تخیلی دانست و ویژگیهای آنها کدامند؟

• واقعیت

دانستیم که داستان تخیلی - به معنای غیر واقعی بودن آن - نمی‌تواند بازتابی از واقعیت باشد. برای اینکه «خیال» هیچ‌گاه با «واقعیت» به معنای «صحت داشتن و وجود داشتن» سازگار نیست. اکنون می‌کشیم به معنی «واقعیت» پی ببریم. واقعیت در زندگانی و دنیای هر کس وجود

دارد. هر کس در دو دنیای درونی و بیرونی خود روزگار می‌گذراند. دنیایی بیرون او، دنیایی اجتماعی است و او با دیگر هموعان خود در شبکه‌ی حیات به سر می‌برد. دنیای درون او نیز دنیایی فردی است که او با خودش و واقعیتهای درونش زندگی می‌کند. زندگی، زنده بودن و زیستن است که جان در سرتاسر آن - از تولد تا مرگ - پرورش می‌یابد.

به نظر من، همین که نویسنده‌ای شخصیتهای داستان خود را از میان مردم و موجودات محیط زندگانی پیرامونش برمی‌گزیند، پا به میدان «واقعیت» گذاشته، به همان اندازه، از عرصه تخیل و تجرید، دور شده است. بنابراین از آنجا که موجودات گوناگونی در اطراف ما وجود دارند، می‌توان گفت که ما نیز با واقعیتهای گوناگونی روبه‌رو هستیم. کار نویسنده غیر تخیلی، نخست، شناختن این واقعیتها و سپس نمایش آنهاست. با این توضیح، داستان غیر تخیلی می‌تواند نمایشگاه بینش و دیدگاههای نویسنده‌اش درباره زندگانی و دنیایی که در آن به سر می‌برد، باشد.

شاید نویسنده‌ای نتواند به همه واقعیتهای گوناگون زندگانی خود دست یابد ولی او می‌تواند به میزان شناخت، معرفت و توان نویسندگی خود، به نسبت از «واقعیت» بهره‌گیرد. اکنون این پرسش پیش می‌آید که آیا واقعیت، تنها طبیعت آشکار محسوس اطراف ماست؟ یعنی، آنچه هست و می‌بینیم؟ اگر رویکرد نویسنده، فقط به «طبیعت» و نه به روشنیهای آن سوی طبیعت باشد، باز هم واقع‌گراست؟ آیا می‌توان به نویسنده‌ای که به توصیف آن روی طبیعت پرداخته است، واقع‌گرا گفت؟ در اینجا موضوع «واقعیت» و «آن سوی طبیعت» قابل تأمل و بررسی است.

نخست آنکه به گمان من، داستانی که توصیف دنیای واقعی و واقعیتهای گوناگون آن است با داستانی که تنها دستاورد خیال و ذهن نویسنده است و هیچ‌گونه اثری از زندگانی و رخدادهای پیرامون نویسنده در آن نیست، فرق می‌کند. برای مثال، جنگ و دفاع مقدس ما به عنوان یکی از واقعیتهای جامعه در دوره‌ای تاریخی، برای ما مطرح بوده، زندگانی ما را با خود درآمیخته است. اگر نویسنده‌ای به جای بیان و ترسیم ابعاد گوناگون آن به طرح مسائل و وقایع پیردازد که در جامعه و زندگانی مردم ما وجود نداشته است، به یقین خیالپردازی کرده است و نوشته‌اش، نوشته‌ای تخیلی و غیر واقعی است.

دوم اینکه آداب، رسوم، اخلاق و ارزشهای اجتماعی هر قوم را نیز می‌توان واقعیتهای موجود در جامعه آن قوم دانست و هر داستان غیر تخیلی باید این گونه واقعیتها را نیز بیان کند و بشناساند. سوم اینکه وقتی «احساس» در داستانی بر «عقل» چیره می‌شود و آن را بی‌رنگ می‌کند و مایه خام داستان را در لایه‌هایی از «تجرید» و «نتهایی» می‌پوشاند، چهره تخیلی داستان را نشان می‌دهد یا به بیانی دیگر، واقعیت را بر باد می‌دهد و خواننده علاقه‌مند از خود می‌پرسد: آیا «حس» و احساس انسان نمی‌تواند، واقعیت باشد؟

چهارم اینکه چون ما طبیعت را مجلای حقیقت لایزال آن سوی طبیعت می‌دانیم، پس آن سوی طبیعت هم باید برای ما به عنوان یک حقیقت، مطرح باشد. چگونه می‌توان از ویژگیهای آشکار و پنهان واقعیتها چشم پوشید؟ به نظر من، هر نویسنده‌ای - چه غیر تخیلی نویس، چه تخیلی نویس - موظف است همه گستره واقعیت را ببیند و تفاوتها و همانندیهای عناصر سازنده آن را بشناسد و از هر یک به گونه‌ای شایسته در طرح داستان خود سود جوید.

با این تعریفها و اشاره‌ها، یک پرسش دیگر در ذهن خواننده شکل می‌گیرد: آیا واقعیت و حقیقت واقع اشیا و جهان اطراف ما، «آن» آن نیست؟ آیا تلاش همه‌سویه هر داستان نباید نمودن و به غایت رساندن حقیقت و «آن» زندگانی خود و دیگران باشد؟ حافظ چه خوب گفته است:

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد / بنده طلعت آن باش که
آنی دارد! م